

وگفت هه اذا اشرف المخون من راس قلعه      هلی شعب بوان استراح من الکرب  
 چشمہ های آب گرم و معدنیات تهرم در فارس یافته شود - آثار قدیمیه و صنادیع عظیمیه  
 فارس از عجایبات دنیا محسوب می گردد - چنانکار عرفی شیرازی بدرباره آثار قدیمیه می گوید  
 از نقش و بکار در دل پوار شکسته      آثار پدید است صنادیع محجم را  
 علاوه آثار قدیمیه بعض خصوصیات آن چنان است که از مشاهده آن در قوای انسان  
 شکستگی و بالیمگی پیدایمی شود - از همین است که اکثر بلاد فارس مردم خیز لفته شده علماء فضلا  
 و ادبیات شعر این شهرت بوده اند - تصنیفات انها کنون زنگ تقدیم دارد -

منجمله آن بلاد بلده شیراز که از صدها سال دارالسلطنت ایران بوده است - لقب  
 دارالعلوم یافته - اگرچه علم و فضل شیراز به سبب انقلاب زمان و گوش دادن و تنزل سلطنت  
 اسلامیان آنکنون بحال نداشت - نیکین حالت انسال موجوده آن شاهد است - که  
 ایشان تاکنون سرشار فشه بزرگ و بزرگی اند -

یکی از تذکره نویسان نوشت که خور و دبرزگ و پیروزی شیراز شدای مجالس و فریضه  
 می افیل اند - در قبه خانه پائی وزیرتگاه هامی اجتماع و قیام دارند - ایشان متصف به  
 صفت قناعت اند - همین سبب است که در اکتساب معاش بقدر ضرورت سیمی نمایند  
 و پراند که به سهولت و آسان میسر گردند می کنند -

شهر شیراز - بزمایه اسلام بنیاد نهاده شد - محمد بن فاسم که شخیین از اهل اسلام بینهستان  
 لشکرکشی نموده باقی شیراز بوده است - این شهر در آخری صدی اویل تقطیع نیزین که از همین  
 سرینبر و شاداب است آباد شده است - در تقویم البعله ان مسطور است که مکانات و بازار  
 هامی شیراز بسیار وسیع و پر رونق است در هر خانه نهر با جاری است و خانه نیست که با غی  
 نداشته باشد - در عهد عضد الدله آبادی این شهر از دیاود و ترقی گرفت که پنچان که در  
 شهر گنجایش اهل لشکر نهاده - پس خارج نسرا عمارتی جدید ساخته شد که نامش سوق الامیر  
 نهاده - و پس از مصمام الدله گردانی عمارت فعیل تیار گردید -

آب دهولیه سیراز - از همین دیواره معتدل و خوش گوار است شیخ سعدی و خواجه عاذل

و اکثر شعر ای سلف اشعار و قصاید را نوشته اند که این جمله خواهد حافظ گفته است  
پس سلطانی باقی که در چنین نخواهی یافت کنار آب رکناها دو گل گشت مصلح را  
شیخ علی خزین در فرن و فران و هم میلا ولی بوقتیکه رونق شیراز کلیشه مفقود شده بود آنرا  
و پیده است او در سوانح خویش ثبت می نماید که آب و هوای شیراز به دماغ مناسب تر است  
دارد. هر چند که مطالعه کتب و عنود و خوض در مضماین علمیه و مسائل حکمیه کرد شنود طبیعت  
را ملال و کلال نباشد.

وابیں امراء مسلمات است که محل و قوع و خوبی آب و هوای سخت فضای و لطافت  
پاگات و خوش اسلوبی عمارات بر قویی و چیالات باشندگان اثر عجیب دارد. از همین است  
که اکثر مشائخ و علمائی شیراز و شعراء فضلاشی این خطه دل نواز پاکیزه طبع بطیف و ظرفی  
بوده اند. شیخ در دیباچه بوستان ساکنان خیراز را بر بهره باشندگان مختلف الملک کرد  
آنها می سپر و پیاحت با ایشان ملاتی شده ترجیح داده است چنانچه می گوید.

چو پاکان شیراز خاک نهاد ندیم که جهت بران خاک باد

از گذشت تعداد علماء مشائخ و شعراء مصنفین و مؤلفین که از ابتدای اماں و مم در شیراز  
بوده اند و حالات شان و تذکرات مسلمانان هر چناند کور است اند از آن توان کرد که خاک این  
شهر علم و هنرچه قدر مناسب است دارد. و از شهرت و قبولیت کلام شیخ این امری پایه ثبوتی  
رسد که وجود شیخ باعث فخر بود هم برای شیراز و هم برای ساکنین این خطه دل نواز.

## نـ ۳ نظره کلزاد در فصل بهار

که نیکه نظر بر مناظر قدرت و مظاہر فطرت اند ایشان سطح زمین راصحه فطرت  
و کتاب دقیق قدرت انگاشته اند. از همین است که هر نقطه کتاب قدرت که مصنف آن  
حکیم علی الا طلاق است نزد شان قابل غور و خوض باشد.

فصل بهار نزد مردم شیراز صد و گاه فیاضی باشی مختلف گردشگار است. اهل دل

و اصحاب دل آنرا بهما نظر می بینید که باید و شاید و بین موسیم عجائب قدرت است و اگر  
کو کسی به چه پنستان شود نظاره نبظر آید که کیفیت آن بر دل از حد تحریر و فزوں از چیز  
تخریر باشد. نه فقط گلها ائی دل فریب بل برگ و گپا همپستان شان دل فریب میدارد بخوا  
ه برگ درختان سبز در نظر ہو شیار ہر دل و فتنیت معرفت کرد گار  
رنگ گل با صرہ دبوے او شامر را فرنیتہ می کند نخمه طرازی طیور قوت سامعه  
را شیفتہ می نماید. بر دل و دماغ آن عالم نشاط و انساط طاری نماید که بیانش داخل  
نمکنات است. گھی سادگی گل و گھی شونجی مل. گھی بوئی مشام نوازگی صورت  
دل فریب و حسن طراز مظہر کمال قدرت و جمال فطرت بودہ ناظراً معترف قدرت  
کامله و معتقد حکمت بالغه حکیم خیر و خدا کے فدیر می نماید. اگر بنظر تعقیق دیده شود معاوم  
گردد که برائے دیدن حلوه خاص فطرت چندی بہترانگل و افضل از مل نباشد حسن  
انسانی هم درین شک کر اعلیٰ نوزه صفت باری تعالیٰ است لیکن برائے دیدن آن  
نگاهی در کار است که ازان انسان کجنبنگ محروم است.

و فصل بہار باغ دراغ و دشت د کوہسار و گلشن و گلزار نمہ نوئه صفت کرد گار  
است فصل بیسح ہمہ نباتات و بقولات راجا مہ سرخ و خلعت بہار پوشانیده بر  
مسند عزت نشانیده است نعمہ سنجی ببل بر شاخ گل اثر عجیب و بطف خریب وارو که  
در اوصاف آن صفحات و دایین شعر ایه ہر ماک و دیار و اوراق بیاض سخوار ای  
عرضه رد زنگانیں است. شعر ایه فارس چوں عنده لیب را بر شاخ گل نشسته و با نغمہ ای  
بولموں و سروہائے گوناگوں ترانہ سمجھ دیده آترا موسم بہ نہار و اشناز نمودند.

قبل از رسیدن بہار در گلزار در مشاہد مرد ہو شیار می آید که فصل پہ بیدردی  
و بے رحمی برگ اشجار می ریزد. ازین نظر آن دو گھنین قلوب مردم ژوف بین بد رجه  
غائبت متأثر می گردد. و تصویر حدوث جهان و حیثیت می گردی چنانکه عرفی شیرازی میگویده  
ای بطبع باغ کوں از ببرهان حدوث طرح رنگ آینی از فصل خزان ایسته  
درختان سرپر و شاداب دلوئه ہای یاسمن و گلاب خشک و سیبے برگ می نامد

الا اگر و بیں معامله فطرت د مشکل قدرت غور نموده آید ایں بگ ریزی بمنزله غسل حمام  
باشد که کارکنان بهار و عالمان کو گفارش از پوشانیدن خلعت بمنزه اشجار می دهند حضرت  
سعدی علیہ الرحمه فرماید

مزدگانے که گل از غنچه بود می آید صدمه را آقچه ریزند عروسان بهار  
خوبی گلهای را معطر دل را متاثر می سازد از هر اشاخه می گل متناز  
می جنبد در ماحت باغ فرش محل گستره واشجار از موز و نی گل هاشل عروس رعناب صنوار  
و ادادل های مردم بروه بر وی گل بسب نقش و بگار مثل چهار یاره  
بگار خانه کشمیر یاں بوقت بهار بیان غر کرد و نقش خوشین تسلیم  
از نعمتی طاریان بلند پواز و تراز سازی پرندگان شیریں ناز محسوس می شود که ایشان  
هم از اثر فصل بهار متاثر شده اند ن فقط در حوش و طبیور حالت لطف و سرور پیدا می شود  
بل و حضرت انسان هم که خود مظہر فطرت الهی و منظر قدرت ناتوانی ای اجوش تمام یافته شود  
اثر طبیوه ائے بهار بدل رانگان یار خارج از طافت خامه حقایق بگمار است  
از بوئے گل با دمحوب گل رو و تصویر پایمن بودل را بد رجه غایت متاثر می سازد چنان که  
امیر خسرو می فرماید

باغ در ایام بهار ای خوش است موسم گل پائیخ یار ای خوش است  
کسانیک دل بدست یار طردار و معشوق زنگار و محظوظ دل آزار و بگار رشک  
بهار و آد بی دل شدند و در و افتگی و جنون بوقلمون و سودا ائے گوناگون بی نظر  
و بی بد لگشتن در عالت مایوسی دید ایں اشعار فیضانید

موسم گل در سید و فیض ایں من  
از بگارش های بستان و نقوش گلستان  
ایی بهار ایں گل فشانی آتشی رسی ای من  
اندک مایا مید فیر بانی چوں شود  
از فراق یار جانی گلشنم گلخون شده

من بهار ایں راچه سازم گشت بریم کام من  
دل غرست ز بین رسیدنیه افگار من  
چپل نیا سیما من اند باغ گل خسام من  
هر گل خارهاشد و زارق یار من

پیام محمد سالک طرقی سلوک مصنف سیف الملوك می فرماید ترجمہ اشعار پنجابی -  
 باغ و بہار و گلشن و گلزار و بوستان | بے یاریک نمونہ درسخ پودرا  
 دیدار یار رشک گلستان اگر بورا | اصد شکر با هزار مسرت شود مرا  
 کشیری بچہ را دیدم که در محفل سرفو پنجمہ سرانی دل ریاضی می کرد و می گفت -  
 گل و گلشن و گلستان راجیہ سازم | چہ بارم نباشد بهم را بسوزم  
 بگاهم گل چون بیفت دل گلشن | دلم را به خارغم درسخ دوزم  
 و گاه بہ تبدیل قافیہ می سر دم

بہار گلستان بے دیدل را | بیو خار دل در تبر قلب مضطرب  
 اگر دل بہ ما بر نباشد | پوکار من در جهان خوار دا بتر  
 اگر رشک گلشن بہار نیاید | اراسخ افزاشو رقص دختر  
 از عارض گل در خسارہ مل عیان است که مشاطئہ بہار غازہ خوشنما بچہ را دل ریا با بعد  
 از آب قتاب و شادابی گل گلاب مترسخ گرد که ناد محیات برائے دل فاوگان خواہشات  
 دارد - الغرض بہرسو که نکاه کنیم قدرت پاری عز اممه عیان می گردو -  
 فصل گل و موسم بہار است گلزار بنگ دلوی یار است

حضرت سعدی علیہ الرحمۃ می فرماید ۵

بامداوان کرتقاوت نکند بیل و نہار | خوش پودامن صحراء تماشائے بہار  
 صوفی از صومعہ گو خیمه بزن در گلزار | ا وقت آن نیست که در خانہ فشیتی بیکار

## حص و خواہش ترقی

ایں ہر دو لفظ اگرچہ نزد مردو ظاہرین قریب المفہوم است لیکن اگر ہناظر معانی یہ  
 شود معلوم گردد کہ ماہین ہر دو فرقی بسیار و تفاوت بے شمار است -  
 حص - خدمت فنا عنعت است و خواہش ترقی خدمتی و کامل و سیمان ہزو اپیاز

و اشنون ضروری است. در نهضت حرص شرعاً بئ شیرین مقال و علمائی نائناشی حال  
میانالغه های بئ شمار بندوه دگفته و رخیقت گوهر راستی گفت  
طبع راسه حرف است و هرسه تهی ازان نیست مرطامعاں را بھی  
بیدل می گوییم

حرص قافع نیست بیدل درنه اس باب معاش

آنچه ما در کار داریم اکثر سش در کار نیست

حرص و طامع مثل سگ است که آشخوان در دهان باشد و در آپ عکس خود دیده  
تصور کند که سگ و گردان پراز آشخان دارد. و خواهد که آشخوان ازان غصب نماید - چون  
آتش حرص و غصب در جوش آید. و وہن کشاید و درست ازان آشخان هم بشوید. مولانار و در  
مشنوی می فرماید

کیم حیشم حرصیان پنه شد تا صد ف قافع ن شد پدرنه شد

بد ر باره الحلیم مخدوم حکایات بسیار درایات بئ شمار در کتب و اسفار منسج  
است که حاجتی تکرار ندارد. ازان چمله روایات ایں امر پایه اثبات می رسد که الحلیم مخدوم  
از همیں است که گفتة اند

طبع راسه حرف است و هرسه تهی ازان نیست مرطامعاں را بھی

حضرت سعدی علیه الرحمۃ در کتاب گلستان جای که ذکرتا جر حرص و مکالمه اومی نماید فے فرماید  
آن شنیدستی که وقتی تاج سکر در بیانی بیفت ازان استور  
گفت حیشم نیگ و نیا در را یاقن عست پر کند یا خاک گور

بقدر حلق صدر پیه مدنی شار قلع برا شی حصول معاش و حصول عزت در حیشم اقران و  
امثال که شان بیون بد نیست ایں کلیش مختلف از حرص است اگر طبق اعتدال رامعی  
دارند ایں خواهش ترقی در امور و نیا و عقبی متضمن بر فوائد علیمیه و منافع جزایمی گردد مشا  
آنکه در امور معاش سی بلیغ نماید تا اذفات خودش هم بتفاہیت گزرو دیگران را هم که بحقیقی  
اداد اند از مدرو معادنست خود مخدوم گزارد به نظر عموم عزت دیبا بد نیبر که ایں فعل ایشان متضمن

نفع رسانی و بی خواهی عوام است.

آنکه در قلیلهم و تعلم و درس و تدبیر این اطمانت نیستگی نماید و شفقت و دیرین کار بد رجه کمال می رسد  
معزز و موفرگردد. زیرا کلا اوقات قیمتی خود را صرف مطالعه کتب علم و فنون نموده خود را بر فک نشتم  
می رسانند و لوح دلش متحمل نقوش علمیه و صور حکیمه شده نزد چهالت از آنینه دلش نموده  
نموداییں خواهش ترقی اش هرچند که نمایاده باشد افضل و بهتر شمرده شود.

خواه شفقت و تحصیل علوم و نیوی می باشد خواه بجانب علوم الهیات و رہرو و حال  
مستحسن است. اگر متقدیم در علوم و فنون و صنعت و حرف خواهش ترقی نمودند  
پیگوئه ایں چنین فوائد بجزیه و منافع جلیله بداریدی - نام نامی آن فارسان مضمانت ترقی بر  
صفحه زمان به حرف طلا ثبت است. کسانیکه در تزکیه نفس ترقی نموده بزم و ادبیا و اصیفیا در  
آمده شهرت عام و بقائے دوام حاصل کردند. اگر کسی اوقات عزیز را یه گرداد ری مال و  
کشت گزار و هم جانب آخرت را فرد نگزار و چه بدر است. در تحصیل خیر عواقب امور اهمال  
و مدنه و زندیان خاسر الدنیا والدین گردیدن است. حریص جهان گرد و همانع صحر انزو و  
بوون دور از طلاق خود مندی و بعيد از انصاف پسندی باشد اسپ طمع و زیدان  
حرص تافتن و جواهر زد اهر عمر عزیز را در اشتراکی مطالبات نفسانی باختن عذ القلع الشع  
ندموم است حضرت سعدی می فرماید

خبرده حسریں جهان گرد را قناعت تو نگرکند مرد را

و حصول باقیات صالحات کوشیدن و داخل مستحبات است. برای ذخیره  
نهادن مال و زر و بد رشدان و اوقات عزیز را صرف ایں کار نمودن و از عواقب امور  
غافل بودن بخزنا دان کسی برخود نه پسند

از تقریرات مذکوره عبار میگردد که بقدر مصلحت در امور معاش و معاوسانی و کوشان  
شده ترقی نمودن از این محدود و مستحسن شمار کرده شود و برخلاف آن حرص و طمع را شمار خود  
ساختن مثل سگ حریص در بد رخوار شدن نهوم و پسیج خیال کرده شود.

## نفعه امانت نفاق

اتفاق آں سچیہ نامرضیہ است که خصلتی بد ترویع اوت ابراز آں در حبیطہ خجالتی  
آید بلاسی است ظلیم که به سبب آں خاندان ہائے تدبیح پر باد و نیاہ می گردید وختی است که  
در اس سواہی خار ہائے نزہدار و انعام ناخوش گوار برجی حاصل نہی غزوہ دید۔

رویہا ہی وتبہا ہی کہ اذیں حاصل شود سہ رکز از صفحہ حال و استقبال زائل بگرد  
در زہر ہاں ایں موفی آں اش پر قهر بافتہ شود کہ کسی از گزند جان بزم تو اندشنہ مجموعہ خرابی ہا  
ست کہ ازان عزت و آبروبل دین و ایمان و جان و خاندان تباہ می گردیکی از صفات رویہ  
است کہ اذیں خالق و مخلوق سہرو ناراضی اند۔ فتنہ ایست کہ ازان روی نیکو پیدا ن  
نیا پیدا۔ مرضی است جانکاہ کہ بہیا را ایں مرض گا ہے بریتیہ آرام و راحت استراحت بگند  
مفہد دین و ایمان و دشمن ہر سلمان است ہچنانکہ خداوند کریم فرماید۔ ان الله الہ  
یحب المفسدین۔ و ہم چیزیں می فرماید۔ لَا تنسد دنی الارض و جاہی و گیرناشاد فرمود  
ان المُنَافِقِينَ فِي الدِّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّاسِ دن تجد لهم نصیراً و جائے دیگر مرد کی  
است کہ روزی حضرت جبرائیل علیہ السلام پیش حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم  
نشستہ بود۔ حضرت چنان آواز ہیب بلند کر کہ دل رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم مروعہ  
شد حضرت رسالت مکب از ملکی مذکور ببارہ آں آواز ہیب سوال کرند۔ ملک هر قرب  
عرض نزد کر کہ قبل از طہور آدم علیہ السلام سنگ گران بد و نزخ اند و فتنہ شده بود امر و زور تھے  
آں رسیدہ است ایں آواز سخن دانندان آں است۔ حضرت پرسیدند کہ کدام مردمان ہیمیہ  
آں و نزخ خواہند شد۔ جبرائیل علیہ السلام گفت مجاہد ماوائے منافقین و دار القرار  
مفہدین است۔ در اکثر کتب روایات مسطور است کہ چون مابین مملک مختلفہ جنگ عظیم  
شر و ع گردو۔ و تکالیف گوناگوں و مصائب پولیموں در معرض ظہور می آید۔ مثلاً گران  
در نزخ اشیاء راقع شود۔ کہ بہ سبب آں وقت ہر نوع پیش می آید۔ در کار بارتجارت

نقضان عاید گردد. در هر پیشیه و حرفه حرج و منج نموداری گردد. هر از هاردم عرضه تبع گردند  
ز روی سیم نقضان پذیرد. دواب و انعام هلاک می شوند. الغرض موجود این جمله نکالیف  
نفاق است. کس را وقوف نیست که انجام کار حیث

علاوه از این تاریخی مخالفت باشے اندرونی که به بسب استحکام سلطنت مغلوب می ماند  
بسیالت نفاق و نفع مشتعل گردد. اعوذ بالله من هذاه السجیة اگر کسی باز وجهه خود از دور  
نفاق باشد بر بادی و زبانی خانه بظہور آید. زندگی شیخ گرد و عیش و آرام در پرده اخفاستور  
شود. علی هذ القیاس نفاق با هم نشیتاں و هم ساکنان در زیدن صاحب آن بایه آرام  
دارد. چنانچه شیخ علیه الرحمۃ در گلستان فرمود.

ذینهار از قرین پدر نهار وقتا ربنا عذاب النار

اگر کسی با اقارب و اجباب از و نفاق باشد کسی از ایشان بوقت مصیبت و گرفتاری  
در شیخ وزاری معین و مددگار و ناصر و پارز گردد. رشته و املاک بوقت حاجت حمایت نمی  
کند. نفاق با حکماء اطهبا صورت مرگ را می نماید. نفاق با حکام داخل زندان سازد  
الغرض در هر حال بجز نقضان و زیان بیه پایان دولت فراداں قائد نمی و بد کسانیکه این  
عادت مذمومه را شیوه خود می سازند. بهبیشه ذیل و خوارد پد نام قبیه و قارمی مانند. چنانکه  
مانند شان در شفاقت و بدحالی یافته شود. به بسب نفاق شیخ بایه فراوان و تکلیف  
بایه بیه پایان به اهل آنفاق عاید می گردد.

## محمد شمس الدین خواجہ حافظ طاری حممه اللہ علیہ

هر گز نمیر و آنکه داشت زندگ شد عیش ثبت است بر جاید عالم دوام ما  
حافظ که خاکش از عشق حقیقی سرست تر بود بعد از شیخ شاعرے بود با کمال و صوفی بود  
بے مثال شیرینی غزلیات و می کسی اگر پیشیده باز تسلیم دوزان نزدیکه حقاکه قایق  
آسمان و هم عصران بوده سرخشنیه میزبانی دو شارخ نباتی دو پوشیده است

بمقامی ابدی در سطور دیوان او مستور است. این چنیں مرد صافی را اگر بقاے دو داد  
حاصل نشده است. ویگرے که مستحق خواهد بود. اولیکی از ایندواران تجلی حقیقی است. بلکه  
چنانکه او گفت: هـ

ایں جان عاریت کہ بحیاظ پرده دست  
روشی مرضی بهم تسلیم و کشم  
دو دے بُلیلے بود که مختار حکم دُل نه باشد. از درگاه خاص برداشت فیض حلوه حقیقی  
برده و تمام عمر درضا نئے خالق بیچوں بس کرده هـ

فاغلان در کار خوش و غاغلان در کار دست عاشقان از هر دن فاغ محمد ویدار دست  
بنده همچیدان راجه یار آکه سو اربع عمری عاسی کامل نبویم. هر چه پست از کتب تندیل  
فراتم آوردم و اجھا لآندر شایقین کرم نوازان خطاطم در گزند و اصل مطلب حاصل کنند. فتوہ  
محمد نام شمس الدین لقب دے چوں حافظ قرآن بود. از این چهت خود را به حافظ  
متخلص گردانید. سرکان که زدن شهر نهادند از مضافات اصفهان است بولد و مسکن آبا و  
اجداد او است. غالباً چند حافظ صاحب نقل مکانی کرده بعده اتابکان در شیراز سکونت  
پذیر شد. مولانا شبیل نعمانی دشتر احمد نام پدر دے به ماڈ الدین نوشت و مصنف چیات حافظ  
کمال الدین مندسخ کرده قطع نظر از بیان اختلاف الفاق است که پدر دے در سو اگری  
مشغول بود. مگر ایں هم اصنف اشده که خاندانش در علم و فضل ببره و افرمی داشت.

در چیات حافظ مرقوم است که چوں پدر دے دلیعت چیات را بخدا پرسد. سه پسر  
گذاشت که حافظ کو چک ترین ایشان بیو. تا مدتها بر ترکه پدر گزرا و قات کردن. مگر تابه کے  
هر دو برادر کلانش بجهت بخوبی معاشر محبور بزارک الوطنی شدند. و بالآخر به بادیه پهلوی افتد  
مگر حافظ بوجه صغیری در خانه مقیم بماند. و ..... منقول است که باورش از افلاس  
تیگ آمده حافظ را بخدست مرد دے که بد خلق بود بر ایک پرورش و تعلیم و تربیت بس پسر دارد  
چندی نگزشت که خواجه از پنجه اور بیانی یافته رو به سفر نمود و تماشی پم مشقت تمام شکم پوری کرد  
و هم تخيیل علم نمودی گویند که قرآن مجید آنسجا حفظ کرد. و از صحبت بزاده که در شعر گوئی  
ملکه داشت فیض سخن میسر آمد. و مذکور است که محدثی علیہ الرحمۃ حافظ راعمو سے بود نفر کو د

پذلہ سخ شعر گفت و قدر ثناس شعر الپو- روزے عز لے می نوشت- و ہنوز یک مصروفہ نوشتہ بود- کہ سماجت پھر میں رفت- حافظہ غیر حاضریش نہ صرف مصروفہ دیگر نوشت- بلکہ غزل را با تمام رساید- چوں والپس آمد- و پید- کہ غزل تمام است- از حافظ پرسید- کہ ایں رائٹنگ میں دادہ حافظہ بخود اشاعت کرد- پس فرمائیں کہ اثر غزل تو نقش دور میں گیرا- وہر کہ غزل تو خواند اسی کہ مجدد ب شب و رچانچہ ایں خیال نمکنوں نہ نہ است- کہ ہر کہ دیوان حافظ خواند- روزے مجتبی و ب شب شور و رایان شیریں زبان و حاکیان فصحیح البیان روایت نموده اند- کہ پیشتر غزلها کے حافظ چند اس مرعوب نہ بود- و حافظ اکثر از ایں شجیدہ می ماند- روزے به مزار پاپا سے کہی رفت و گریه و ناری نمود- و ان خلوص خاص پدر گاہ الہی استدعای کرد- کہ یا الہی غزل مرا به اعیاز بریاں- چنانچہ شبے درخواب دید- کہ مرد بزرگ اور القمری خواراند می کوید- کہ برد- بر تو الہاب علم و فضل کشادہ شدہ- بعد از آمدن پاپا سے کوئی خواجه صحیح در طبیعت خود اثر غیر معمولی یافت- چنانچہ درین غزل اشارہ آک است-

دوش وقت سحر از غصہ نجا تم دادند و نداران ظلمتی فشب آیا یا تم دادند  
ایں روایت را بگران بطريق دیگر نوشتہ اند- مگر مقصد تھیں است-

شمس الدین محمد عبداللہ شیرازی کہ در علم و فضل بیتائے روزگار روز بدہ علمائے اکابر و قد و شیراً تامدار بود و صحبت فضلاش در اکناف و اطراف عالم فرنخ خواجه از و در تفسیر و فقه استفادہ نمود- شمس الدین نقیب از نمیں نیف اوسست و منقول است کہ حافظ و خدمت سید شریف چهر جانی زادوئے شاگردی نہ کر وہ منطق و حکمت آمروخت لیکن نزد یک محمد اسلم جیپوری ایں واقعہ سراپا غلط است- فپر اک سید شریف از حافظ خود تر بود مگر ما ایں را قابل تعجب نہ پنداشت اریم چہ کبری شاگرد و صفر سنی استاد منانی ایں امنیت- کہ خواجه از فہیج حاصل نہ کر وہ باشد- امثال ائمہ بیمار آلان درین نیاں از مناظر ما است-

خواجه اگر چہ و منطق و فلسفہ و در فقه بہرہ تمام داشت مگر در علوم قرآنی و تحقیق کلام رسالی کمال نمود و تمام عمر و سے در معاف ذمکرات آن صرف شد- او نہ صرف شاعرے بود

قصچ و پیغام متعلق به حبیبه علم و فضل کتاب مفتاح را که از علامه سکاکی است مشتمل بر معانی و بیان است. اکثر مطالعه می نمود و پنفییر کشاف که از مولانا جارالله است. حاشیه پنفییر نوشته علاوه ازین مصباح را هم محشی ساخته.

آن مرد آزاد منش بود. نه پایی طور که کلیشه ترک و نیانموده باشد و نه آنکه در قیو و عالم اگر قیاره شے مردے بود هر لغزیده صلح کل. غزلیات می نوشته مگر نه په طمع و انعام بیشک رونق بزم وزینت دیده بار بود. مگر نه به حیثیت غزل خوانی و قصیده گویند. بل بجهات فضیلت و قابلیت و علمیت همچو فاضل کامل و عالم اکمل و مخالف علماء و نقائج بن و مجاہس شرمانجیب الزمن بود کسی اگر به کمال عقیدت بروپاکشی می نمود. قبول می فرمودند. هر حرف سوال بر زبان نیا وردند.

ما آبروے فقر و قناعت نخے بیم بایاد شاه بگوئے که روندی مقرر است و آن چنان عالی همت بود که می گفت که دربار گواه کیم هرگز بر زبان اختیار ج رانه باید کشادند ارباب حافظیم و زبان سوال نمیست و حضرت کریم نعمت اچه حاجت است جام چهار نداشت ضمیر نزیر و دست اظهار اختیار خود آنچه حاجت است در جایی که خواجه تقادرا هم نموده چندان خجیف و لطیف می نماید که تا سرحد سوال نزد سیده په خلاف ایں معاصرین و پیشیردان به طرق فرمانتگان مدح می کردند. و صدای می طلبیز نزد اگر و قنی مدد و روح نه واده گذره بخوب گفتند. بل علوی هنی و شرافت ذاتی تا به ایں درجه رسیده بود. که یک کلمه ناگفته از زبان میارک صدمه نه شده و امر خلاف نهایت و توعی یافتند. و پیشنه گفته اند که در دیوان کلمه (سگ) هم موجود نمیست. شاید به نظر ایشان ایں شعر حافظه رسیده.

شیوه ام که سگان را قلاده می بندی چرا به گردان حافظه نمی کنی رئے قدر و ایان نه در ایران و توران بودند بلکه در ملاک غیرهم مگر خواجه او کنار کن آباد و گلگشت مصلی یک لمحه جدا نه شد. چنانچه می فرمایدند بد ساقی فی باقی که در جنعت نه خواهی یافت کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی ارا

سلطان احمد بن اویس حاکم بغداد خود صاحب کمال بود. خواجه را چندبار نوشت و اشیاق  
نیز است نوادگر و شاه از شیراز قدم پیر و نهادان گوارانه کردند.  
ماه نهم بر دیم به مقصود خود آمد و شیراز خرم آن روز که حافظ رو بعده او کند

## ۵

عراق و پارس گرفتی نه شعر خود حافظ  
بیا که نوبت بعده او و قفت تبریز است  
**مشترک و ملت**

جنگ هفتاد و ملت همه را نداشت  
چون ندیدند حقیقت ره افسانه نزد  
در ای قیل قول که خود حافظ نیفتد و بحث کردان جائز نمیست مگر مجبوریم نیز را که همیشرا از ما  
مخالفین و مدققین درین مباحثه وقت کثیر صرف نموده اند. امّا اقدارے از ایان تو شتن ضرورت  
و رطلاخ نمایم که اکثر مذکوره مشاہیر عالم را بزیره خود آوروند یا کوشش کرده اند. چنانچه اهل  
سنّت ایں چنین صلحوار اُسّنی ثابت کردند و اهل تشیع شیعه حقیقت ایں امرکه او ازین قیم  
دور نگی آنرا ادلو و فرموده خدا در رسول و قرآن را نهیب خودی و انسنته و علاوه ازین  
فرعات - قاضی نورالله شوستری در مجالس المؤمنین خواجه صاحب را از اهل تشیع  
ثابت کرده و بدیلیش چند اشعار خواجه صاحب تو شنسته بیکن ایان اشعار مشترک خواجه صاحب  
ذکر نهیں ثابت می شود و نه تشیع وال سنت ایں شعر را بدلیل بیان خود پیش می کنند  
بیکن هلال محرم بخواه ساغر راح که ما و من و امان است و سال صلح صلاح

بیکن هر مومن بل هر کافر معتقد ایں شعر بخواهد گشت - شعر غزل و لیلیک که در دیوان حافظ موجود است  
اول ایش از بزرگتر است و حضورت شعر نیز باین ایش است.

**آنام سهوم باعث دی تبریزی لارقی** اور کاسه زنادها - الا یا ایها الساقی

آیا ایں ممکن است که از شعر عصر بزرگ داشته باشند چون زیرینه ثابت گردند. شارحین ایں  
مصدر عده را بنتظر استخان ندیده اند.

و بعضی از مردمان حافظ صاحب را مغز که لفظ ایش نیز باین ایش است  
ایش اشعار در تردد ایش امروانی ایش

ایں جان غاریت را بحافظ پرداز دو  
روزے خش بینم و تسلیم مے کنم  
ب مصحف رُخ ولدار آپتے بخواں کہ آں بیان مقامات کشف کشاف است  
خلاصہ کلام حافظ صاحب سلمان آزاد منش بود و تصنوف از و ترشح -  
خواجہ صاحب اگرچہ رہنمشرف و آزاده رہ بود لیکن نثارک الدین اونہ تابع حرس وہوا  
عوی کرد و چند پسیم آوردند - چنانچہ انیں مراثی حقیقت حال معلوم فی شود - بر وفات  
زوجہ خود می گوید ۵

صلیح جمعہ بدساوس ربیع الاول  
گھٹ ذلت آں مہ مجھ تم عالی  
بسال هفت صد و ثصت پھار از بھرت  
چو آپ حل بشدم ایں و تیقیہ مشکل  
درینغ و در و قن اساف کبی وہ سووے  
کنوں کہ عمر بنا پچھر فت بے حمل  
و در نوحہ پس ۶

بلیے خون جگر خور د گھے حاصل کرد  
با غیرت بصدش حال پریشان دل کرد  
سن ولادت خواجه صاحب تا کنوں معلوم نیت و تا ہم چندان مشهور است - کہ حافظ وفات  
صاحب در آغاز صدی شتم متول کشتند محمد گاند ام کر دیوانش رامنپ کردہ است  
نوشته کہ خواجه در ۱۲۷۰ھ نوت گردید پر فیض با متفق ایں تاسع خ است و از جملہ تو از نج  
سال وفاتش ۱۲۷۴ھ یا ۱۲۷۵ھ یا ۱۲۷۶ھ یا ۱۲۷۷ھ یا ۱۲۷۸ھ نوشته اند ڈاین  
وفاتش کہ محمد گاند ام گفتہ ایں است ۷

بسال با دعا در فال اکبجد نو در بھرت بھیون آئند  
بسوی جنت اعلی روائ شد فرید عیش الدین شمسد  
چراغ اعلی معنی خواجه حافظ کرشمبع بود از نو تشبی  
چود رخاک بصلی یا نت نزال بخواجہ تیش از خاک مفضل  
مرقدش در خاک مصلحتا کنوں موجود است و حافظیہ نام دارو - و زیارت گاہ اعلی ایران  
و جهانیاں است ۸

بر سر ثریت ما پاں گز می ہست خواہ کہ زیارت کہ رہنماں جہاں ٹوہنہ بود ۹

زپائے تا برش ہر کجا کہ می نجرم      کر شم دامن دل می کشد کہ جای بیجا است  
 دیوان غزل سرایه عمر نہام است کہ مقبول خاص و عام است سازبم اشناخت بالغیر  
 کلام  
 خوانید شیره شیرا ز است کہ درهن راشکر پس پا شیر پس می ساند مولانا آزاد رخزانہ عامره  
 نوشتہ کہ اکثر اشعار اوقت قریبی است موالي لارمی کہ یکی از تلامذہ علامہ دوائی است -  
 دیوان اور اپان قریبات از برواشت مولانا جامی و سپهاب استان می نویشند اشعار او نطیف  
 و مطبوع است و بعضی قریب به سرحد اعجاز سیده و غزلیات دیے به غزلیات  
 و گیراں درست و دالی حکم فصلان ذهنی بردارد به نسبت تصاویر و گیراں سلیقه شعر دیے  
 نزدیک طرائفی قبرستانی و چوپ اشعار دیے تکلف ظاهر نبیت دیے رالسان الغیب  
 لقب کردہ اند و در لفuat الاش مسطور است -

و دیے سان الغیب و ترجمان الامصار است بلسا اسرار محبیب و معانی نطیف که در کوت  
 صورت و لباس مجاز باز نموده درست کردہ یکی از غزلیان سلسلہ خواجه گان قدس اللہ تعالیٰ  
 اینہ ایم فرموده است کہ بیچ دیوان به از دیوان حافظه نبیت اگر و صوفی باشد چوپ اشعار  
 دیے اذان مفرق می گرد و (لفuat لاش)

صاحب حکیم عرفی گرویدہ غزلیات الله چنانچہ عرفی در آن مقام کہ همه شاعران را  
 بیچ شمرده به نسبت خواجہ صاحب می گوید

بران بیچ حافظه دیست چوپ عرفی      کہ دل بکار دو و از سخنوری داند

و جائے دیگر نوشتہ

بچو مرتد حافظ کہ جبکہ خن است      در آیدم بعزم طوف در پر داز  
 بقول مولانا آزاد بگرامی دیے در میتائے عرفان کشادہ و صلاۓ اور کاسونا و ایما دادہ اشعا  
 ا و در مناجاتیاں و طبقہ خرا باتیاں است -

بیہرین دوست سنبھلی مصنف تذکرہ حسینی می نویش - حافظ شیرا ز سر حلقة عارفان  
 صاحب حال بود و در فصاحت عدیم المثال و دعلم قرأت نیز ہمارت تمام داشتہ  
 دیوانش سر اپا انتخاب است گویا بیہرین ہم ذلیلے صائب است کہ می گوید انتخاب

## دیوان حافظ نمی شود.

ایران - ہند - مصر - روم - گردیده دیوان است. مگر این فرنگ هم از لذت و چاشنی او  
بپر بہرہ نمیند. درالسذ - فرانس و جرمن به طریق مختلف ترجمه شده است. و قریباً در مقدمه  
زبان نامی فرنگ ترجمه شده. اندیوان او فال می کیزند. ایں به خوش اتفاقاری مریدان  
وئے است. هر طبع و هر کتب خانه از جلد دیوان حافظ آماده است. جملی خفی و ساده و بیکش  
بهر طرز موج و است. وظیفه خود داشته بہرہ عمر و دمطاعده اش صرف نمودند. قدام و ایسین وید  
خود داشتند. حُسن قبول مختار بیان نیست. و طاقت زبان نیست. که اوصافش تگیز و قلم  
برایارانے کر تکم کند.

## فردوسي طوسی عليه الرحمة

نام نامی و اسم گرامی آن تدقیق شعر لئے زماں و زبدہ فضلاعے زماں معدن علم و حکم  
سجیان الجم حسن بن اسحاق بن شرف شاه است. سوری بن الیواعشر در روستاق طوس  
کارپیزی و چهار باغی داشته. فردوس نام و پدر فردوسی بر خدمت باخیانی آن مزرعه نامور  
بود پسی رعایت متحقّص بہ فردوسی شد.

پسی رشد و تمیز رسیده و تحصیل علم و حکم مصروف شد. گویند حاکم طوس بروانی  
نمود. بدیں سبب پنهان کاریت عامل غزنی رفتہ تا عرصه دراز آشنا آنکث نمود. الامogue بازیابی  
سلطان فلک ثان میسر نشد. حتی که زادراه و توشه هم به اختتام رسید. آنکاہ از ماہ  
شاعری که فطره در طبیعت او محبوب بود. استفاده نموده و فطعات و فصایح لغتن آغاز کرد.  
وانیں محدود معاشر حاصل می نمود. و ہمیشہ برائے حصول صحبت انسان و عنصری که دلیل  
زماں ملک الشعرا بود. مistrab فی ماند. و برائے حصول این مقصد اعلیٰ ہمیشہ کوشان و  
بیچان می بود. الارغفت مربیش و مبنی جاہش اور امیال بازیابی نمیدلو. تا آنکه بود که  
از مساعدت روزگار و موافقت طالع کامگار خود را در مجلس علنی، رسانید و باغی که

محلس علیش و فرشاط و مخفیل سرور و انبساط آراسته و باشگردانش (عجده) و فرجی (قیام) داشته  
چون استاد عنصری آن را به لباس روستائی و هیئت کزانی وید. آن را عنصر مخالف پند اشته  
مغل صحبت نداشت و بطریق تهدیب گفت. امی برادر محلس شیرازی شاعر کسی را گنجایش  
نمیست. ما هر سه شاعر یک دم شاعره می کنیم. فردوسی بمحاب گفت. بنده هم درین فن دسته دارد  
استاد عنصری بغرض طبع آزمایش او گفت. ما هر کیم مصروعه می کوییم که رابع آن مداسته باشد  
اگر تو آن را بگویی ترا مسلکم داریم عنصری گفت. چون عارض تو بناشد و شن عجیب چی  
گفت. هماند خستگان نبود و گشتن. فرجی گفت. هماند گفانت بھی کند اگر از انجوشن.  
فردوسی گفت. هماند سنان گیو در جنگ پیش.

سامین از حسن کلام مجهز نظام ادرار رطبه استعیاب مستغرق شده اور امور را آفرین  
ساختند. استاد عصری گفت: جائے استاد خالی است. به شک ببین ان سخن گویی می گفت  
ربودی. اما یکوکه در تاسیخ ملوك عجم و قوئیه داری ہگفت. بنیه امام ریخ ملوك عجم همراه دارم  
عصری اور امتحان نموده و شبیوه شاعری و طریقه سخنوری استاد علم التهوت یافت و عذر  
خواهی نموده بیخواهے

کہ ہیئت قدر تو نشناختم بینکر فتہ دامت نہ پرداختم  
بسب حسن زیارت و تقابلیت و رثاوت اور ابھر احبت خود گرفت۔ و گویند سلطان  
 محمود از بس شایق تاریخ ملوک عجم پور عنصری را فرمائیں نظم کروں آن کروه الاعنصری اکثرت  
اشغال را بہانہ ساختہ لیت و لعل می نموده۔ وہ ران روزگار فلک حملے از فضلائے نام ام اہل ایں  
کار نظر نبی آمد عنصری و رووفرونسی را غنیمت والستہ ازد پدر پارہ ایں کا پرسید۔  
فروسی لفظ انشاء اللہ ہر بہان آور ده اور اصطلاح ساخت۔

عنصری میخواست سلطان بدرباره قابلیت وی را قلت فردوسی عرض نموده اظهار این امر  
کرد که آن شاعر نامولده عتمده نظم تاریخ خجوم بیرون تواند آمد. به زبانی سلطان محمود خپد بیت  
بحمد ح او مرزوک نموده که کلی از اس ایات این است ۵

چوکوک لب از شیر ماوراء است بگواره محمد مسیح و گوپت خست

سلطان را بسیار پسند اند و نظم شاہنامه حکم داد و تعهد حال او نمود. لیکن راست ایں است که قبل از این دروغ طبع خود بغرض بقاے نام و اچھائے نام اسلاف خود شروع به ایں که نمود. چنانچه او خود می گوید.

بسی رنج بردم دریں سال سی      عجم زندگی کردم بپریں پا رسی  
همه مردہ از روزگار دراز      شد از لفت من نام شان زندگی بنا

و سلطان همیشه تفقد بر حال او می نمود. و از ملاحظه ایمیات بغایت مسرور می شد کار تصمیف بسر پستی و کمالت شمس اکفاه خواجه احمد بن حسن میمندی می نمود. و پس اوقات در درج او هم رطب اللسان می بود. الا ان فحاسته بر حالت ایاز که از خاصان سلطان بعد نرفت. و او بدیں سبب همیشه در نکر انتقام می ماند. روزی موقعه یافته بخدمت سلطان عرض نمود. که فردوسی را فضی است. و سلطان در این احوال راضیه را و نیم اسلام خیال کرده همیشه از ایشان تمنظر می ماند. ایاز از لفتن این اغماط طبع سلطان را بر و تغیر ساخت گویند که فردوسی از این معامله آگاه شده بخدمت سلطان حاضر شد و منزرت خواست. لیکن با وجود معدرت سلطان از فردوسی بدگمان و فردوسی از دهرا سام می ماند. در مدت سی و پنج سال کتاب شاہنامه به اختتام رسانید. طبع آنکه مور و تلطفات سلطانی شده و امن سوال از جواهر عطا و نوال چرخوا ہد کرد. الا چون سلطان از و خوش نمود او را شخصت ہزار درم بجا نئے شخصت ہزار دینار ز پیش کرد. فردوسی این انعام را بغایت تغیر پداشت و بے اغتنامی تمام گرفته سعادت نمود لفت ۵

سی و پنج سال از سر ائے پسنج      بی رنج بردم بر امیمه گنج

چو بر بار دادند گنج مرا پد      بنده عاصلے سی و پنج مرا

میگویند که این سلوک سلطان دش بغایت معموم شده و بسیار تپان و پچاپ می ماند. یعنی بجهله کتاب شاہنامه از کتاب دار سلطان گرفت و چند بیت در مدت سلطان په اول حق ساخت که دوسره ازان جملہ ایں جام سقول گردید

اگر شاه از شاه بودے پدر      بسر بزمادے مرآتاج ذر

وگر باور شاه بانو بودے مراسم وزرتا براز بانو بودے  
پرستارزاده نیا پید بکار دگر چندوارد پدر شهریار  
و خود از خون سلطان در شهر غزنی تختی شد و از انجار آه طوس گرفت. گویند وقت سلطان  
در سفر هندوستان نامه به باور شاه دہلی فرستاد و بخواجہ حسن مسیحندی متوجه شده گفت اگر جواب  
بر حق مراد نیا پید چه تدبیر پاید ساخت خواجه ایں بیت از شاهنامه خواند  
اگر جزو بکام من آید جواب من دگر ز دیدان و افراسیاب  
سلطان از استماع این بیت بغاوت متاثر شد و قتله در دش پیدا شد و گفت در  
حق فردوسی ظلم نمودم فرمود ز کشیر و مال خطیب پادشاه فردوسی بطور مُبر فرد. الا چوں بدروازه  
شهر سیدند و بینند که جنازه آن بقبرستان می آوردند. آن وینار ہائے سرخ به دخترش  
پیش نمودند. لا غیرت و حکیمت آن اجازت گرفتن آن نداشت روایت است که سلطان  
محمد وازان روپیه کاروان سرائے بنام فردوسی مابین مرو و نیشاپور تعمیر کناید.

بعد پرستار سائلی پرورداییں جهان ناپایدار نمود در اللہ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖہ وَسَلَّمَ چنانچہ خود گوید

کنوں عمر نزدیک ہشاد شد امید م پیک بار بر باد شد

بیرون شہر و باغے مدفن شد و مرقدش مرجع خاص و عام و مزار کافه انام گشت.

اتفاق جملہ علمائے جهان و فاطمیہ فضلائے نہان است که در عهد حکومت اسلامیہ  
شاعرے مثل او از کتم عدم معموره وجود جلوه گرد سخنورے مانند او در ضمایر سخنوری را  
سپرند شد. در میدان فصاحت گوئے بیقت از اقران و همیان در ریود. چنانچہ در  
جواب کتاب شاهنامه فصحائے روزگار و بلغائے ہر دیوار عاجزماندند. پس ایں فضیلت که  
اور اسلام است کسی راحاصل نمود. ذالک فضل اللہ عیطی من یشاء چنانچہ فضیل گفته

سکھ کامد سخن فردوسی طوسی نشاند کافم گریتیچ کس اندرم فرسی نشاند

اول از بالائے گرسی بزمیں آمد سخن او سخن را باز بالا برد و بر گرسی نشاند

بهم چنیں در بیان اوصافت موصوف علمائے روزگار و معروف فضلائے ہر دیوار

است. حتی که اور اپنی پری من جملہ سپریان سخن می دانند

در شعرستن پیغمبر امتد | هر چند که لانی بعدی  
 ابیا است و قصیده و غزل را | افروزی و انواری و سعدی  
 اگر زجایی پنجه سخن اور ابد رباره اوصاف گزاری گفتہ شود بجا است - نیز کردیں  
 فن شاعری از شعر رے جهان یاری نتیجے مقابله آن مدارد - ملک الشعرا اوری جی گوید  
 آفرینی بر روان فروزی آن همایوس نشاد در فرخند  
 آن نه استاد بود دماش اگر د آن خدا و ند بود دماش  
 گتابش رشا هنامه راقیان بجمی گویند -  
 افسوس نه محمود و مانند نه فروزی هر دو حسرت طاییسی ائمی سرایی ناپیدار سفر نمودند  
 و اغ بد نامی بر ریاض من محمود و مانند نیس -

### قطعه

خوش است قد شناسی که چون خمیده پیرها | سهام حاویه را کرد عاقبت تویی  
 بر قلت شوکت محمود و در زمانه نماند | اجز آن فنا کرد کنث باخت قد فروزی

## محضه متن ذکر هنر شیخ سعدی

شیخ از شاهیر عالم متفرد ویست است - او نه صرف شاعر بود و فصح و بلیغ - بل فاعله بود جل  
 و کامل بود اکمل زهر فرقه و هر چند هب و زهر همراه ده بدمت سبقی حاصل کرد  
 تمعن و هر گوشه یا نتم زهر خوشمنه خوشش یا نتم  
 و بیهار مالک و نیارا تیاحت نمود چین و خراسان - روم و ایران - افریقی و هند و تیان  
 راجو لان گا و خود ساخت - و هر چهار از عجایبات روزگار و نفایش هر دیار دید - یعنی تکنی و فنی  
 کافی و ترشی و خوش کلامی را در کتاب خود که موسم پر گلستان است جا و اد چنها پنچ خود میگوید  
 در اقصا می گشتم بسی بسی بسی بسی بسی  
 تمعن و هر گوشه یا نتم زهر خوشمنه خوشش یا نتم

شیخ چنانکه به عمر طبعی رسیده بود. بہمان صورت مردی بود کامل و متوسع ترقی و متشرع.  
اور در نن شعر گوئی از همه شاعران قدیم و جدید گوئے سبقت را بود. همه سخن‌دانان آفاق خود را  
اند. که او پیغمبر غزل است. اگرچه خواجه حافظ در غزل کمال حاصل کرده. مگر او طریق شیخ  
را ترویج داده. چنانچه خود می‌گوید. حافظ

امتا و غزل سعدی پیش همه کسانا | دار دخمن حافظ طرز سخن خواجه  
وانیل اشعار محقق و میرزا است. که شیخ مثال خود خودش بود  
در شعر سه نن پیغمبر انسنا | هر چند که لانی بعده  
ابهایات و قصیده و غزل را | افروسی داندی و سعدی

من پیغ میرزا پیغ مدان کجا. و کات زندگ شیخ نوشن کجا. هرچه است از نوعوت شیراز  
است. تو لا که قبول آفتند. متوهبر

و سے از شیراز است. ازیں رو او را سعدی شیرازی می گویند. و اصل نام  
و سے شرف الدین و مصلح لقب است و سعدی شخص که منسوب به آن‌اک سعدی  
نگی است ولادت شیخ در سن پنج صد و هشتاد و هم مطابق ۲۳۰۰ میلادی می‌گذرد. مگر  
از روئے تحقیق طبع ازیں تاریخ پیغمبر متوالگ شدته. و پدرش عبدالله و عمه سعد زنگی  
بر خدمتی مأمور بود. و از کلام شیخ متشرع می‌شود. که امردے بود و متورع و پاک داشت  
اکثر اشعار شیخ ایں هم ظاہر بگردند. که سایه پدر رکم سنی از سرش رفت و

مرا باشد از دور طفلا خبر بر | که از سر پر کم به طفیل پدر  
و در چائے منقول است که تعلیم و تربیت وے زیر نگرانی پدر او شده است.

که خود شیخ مقتا است. که پدرم بدستی عادات و افعال کمال توجہ می‌نمود. و صلاح و فلاح میداد  
و نداشی که سعدی مکال را چهی یافت | نه اموں نوشت و نه در پیاش گافت

و بخودی بخورد از بزرگان قن | انداد ادش اند روزگاری عطا  
شیخ طبعاً متوسع و متفقی. و تعلیم پدر وے نیز په ادا فز کرد. مگر بدین حصول علوم  
عقلیه و شرعاً یه اور اسکون نه بود. در مدرسه عضدیه که منسوب به عضد الله ذله پیغمبri است

در ووانه سائیگی داخل شد هنوز چیزی نیامونته بود که شیراز تباہ برپا گشت. آنابک سعد زنگی اگرچه باوشا به بود منصف مزاج دعلم و دست. مگر او اکثر در هوس ملک گھری فتحمندی مصروف بی ماند. دردار السلطنت قیام کم کم بی نمود. ازین جهت اکثر نہران اوقات قریب و جوار بازار تاخت و تار اج گرم بی نمودند. چنانچه در صدی مفہم آنابک آوزبک پهلوان و بعد از این غیاث الدین سلطان و شیراز قیامت پا کرد. شیخ ازین حالات حروبه تارک الوطنی نهاده

و لم از صحبت شیراز بکلی بگرفت | وقت آنست که پرسی خبر از بعده ام  
سعدیا حب و طعن اگرچه حدیث مستیح | انتوا مجدد سختی که من ایجاد ام  
اسلام در این وقت به اون کمال رسیده و صیحت علم و فضل اور اکناف و اطراف عالم  
جاگزیده مدرسه نظامیه که سنگ بنیادش بدست خواجه نظام الملک نصب شده بود. از مکاتب و  
مدارس عالیم بیکست بود. شیخ در بعده از سفره به تحصیل علوم حربه نظامیه نهاد. دور عرصه  
قلیل از علامه عصر او الفرح عبد الرحمن این بوزی فقه و حدیث و تفسیر را با تمام رسانید.  
در دینیات و علم ادب گوئے سبقت بود. مگر افسوس که به فلسفه و حکمت اتفاق نمود. و  
در عربی بسیار دافراشت. قصائد بیمار و ابیات بی شمار نوشت. و اکثر مواعظه در عربی  
بی نمود. و کثیر حصه عمر در بعده از پسر کرد.

بعد از عراق جائے خوش نایم ہوای | ساقی بزن نوائے زال پرده عاتی  
شیخ بعد از فراغت تعلیم ہندوستان. ترکستان. خوارزم و چین و روم را سفر نمود  
می گویند که او نیز در مالک فرخستان و بلاد افریقیه رفت. و بجز این بطور طاکی از ونیاده پیش  
نمود. و منقول است که شهره زبان بسیار در می داشت. و بقول بعضی در پیشته او این کسی که  
شعرے گفت شیخ بود. لیکن ایں سراپا غلط است. زیرا که آن سعدی پیغماست که در جویی  
ہند متولد گشت و او را قریباً چار صد سال گز شتره و بعضی از تذکره نویسان از شتره اند که شیخ  
در ہند چار بار آمده است. مگر این قدر ضرور است که اور ہند آمد و از در پاسه شتر  
بچادر و اپس رفتہ.

نہ بہ  
از کلام او نظاہری شود که احتفی المذهب بود لیکن تاضی نور الدین شوستری مجاز  
المومنین اور اشیعہ نوشتہ است چنیں مردے مقبول خاص و عام را پرست خاص یافی  
منسوب و مختص کردن بعيد از مصلحت است و حقیقت ایں است کہ او مردے بود پس  
تحصیب و وضعدار بعض مردم اول نعرہ اہل تصوف شمار کرده اند. بیشک از کلام او  
تصوف مترشح می شود بیل وعظ ہم در درج و مثالیں شاہان قصائدی گفت مگر نہ پڑھ  
دولت۔ بلکہ اکثر برائے مقاصد غریبیاں و بے نوایاں۔ نہ مثل خاتمی دا وزیری نکوہ گو بود.  
نہ بچو مبالغہ نہ۔ بہر حال خیر خواہی بُنی نوع انسان بود و مسلمان راست گو۔

پہلو

شیخ قربیا یک صد و بیست سال عمر یافت۔ اگرچہ درین سخن اختلاف پسیار است  
مگر جمیع مومنین با این الفاظ منورہ اند کہ او زیادہ از صد سال زیستہ دوسرے زبان دنکار  
خود آورد لیکن لاولد فوت گردید۔ بہر فرقہ وہر مذهب اخلاق اٹانو در گاہے پہ نفیراں می  
نشست۔ گاہے پہ امیراں۔ گاہ ردنق زرم عیش و نشاط بود۔ و گاہ شامل مجلس سوگ و هام  
گاہ رند بود و گاہ صوفی۔ الغرض تماشا گئے نیست کہ اونہ و بدہ و مخفی نیست کہ در دنہ رفتہ  
پا تفاقی محققین متفقین ایں امر بپا پر ثبوت رسپید کہ سن وفات شیخ شش صد و نو دیک  
الست۔ تاریخ و فاتح ایں است

در بحر معارف شیخ سعدی | کہ در دریاۓ می می عینی بود فوام  
مهہ شوال روز جمعہ رُوحش | بدان و گارختان زردی اخلاص  
یکی پر سید سال فوت گفتسم | انفاصال بود انداں تاریخ شخص

کلام  
پہ شیریں کلامی ممتاز و به سادگی عبارت سردار نظم و نثرش حیر شاہ ہوار۔ اگرچہ از تعلیمات  
و کنایات خالی نیست لیکن پہ شیری مصرا شاخ بنا ت است۔ گکستان گلدرستہ عالم است۔  
وزینت ہر زخم مطالب بے چیز و مقاصد کار آمد۔ مملواز گوناگوں تاریخ و موشح بہ زیور  
از پندہائے موندوں (ترجمہ از سخنداں پارس)

و رحیمات سعدی منقول است کہ اہل ولایت اور اشاعری تا در اکلام فاہرے  
معجزہ بیان تسلیم کرده اند۔ در مہند نور الدین ظہوری جامع نظم و نثر مشهور است لیکن

نزویک ایرانیاں کلام ظہوری ایسچ مرتبہ مدارو۔ بے شک فقرات سے نشود پاوی المظول و فوج است۔ لیکن اکثر افاظی جگت بندی است۔ مثلاً سنبل حرش از آن ناشکیپاں۔ بیفشن فقط اش از خال دلفریباں از رشح طراوت کلمات پر سطر مالامال آب حیات بخفرشند لب سیرابی او۔ میخا مردوہ جوان بخش ہوا بختہ ہائے برجستہ غنچہ ہائے سربتہ ۵ خوب انہ توف انفعہ گوندارند پخلاف ایں درگھستان فقرہ ہائے برجستہ واقع شدہ است۔ وہ ایام جوانی چنانکہ افتاد و دانی۔ نظر و اشتم بر قی۔ دگزے داشتم بہ کوئے۔ اے برادر حرم و دشیں است۔ و حرامیباں انپیں۔ اگر قمی بروی و آن خصی مردی آندرعن دل دوستان جہل است و دکفارہ بیین سهل۔ تو کہ چراغ نہ بینی۔ بچراغ چہ منی۔ طرق درویشاں ذکر است۔ و مشکر خدمت و طاعت۔ وایثار و قیامت و توحید و تکلیف تسلیم و تحمل ہر کہ بعدیں صفت موصوف است بحقیقت درویش است۔ اگرچہ در قبای است۔ اما ہر زہ گردی بے نہانی۔ ہوا پہنسی ہوس ہازی کر روزہ بارے ب شب آرد۔ و دبند شہوت و شیہار و زکنہ و رخواب غفت و بخوار ہر چیز درمیان آید۔ و گپویدہ ہر چیز بیناں آید و زندیق است۔ اگرچہ در عبادت است شیخ چنانکہ و نشر ممتاز است۔ یہ چنان فلکش بے انبار۔ شہرہ شیراز سچو طوی شکر خارجتہ و در ہائے ناسفتہ را در سلک بلا غت پاک دگر آمیختہ خاتون ایرانی رامکل کرده۔ شہنشاہ سخن دسلطان السنه ساخت و نظم پارسی کہ پیغمبر طفل خرد سالہ بود۔ بعہد شیخ بہمن شباب رسید۔

## مناظر میں وہ سار

بحکم حضرت آفریدیگار در ایوان نلک شان روزگار مجلس مناظر میں وہنا منعقد شد۔ درمیان ہر دو مناظرین در بارہ تقویٰ کی بر دیگرے نزاع و جدال برخاستہ سخن ہائے فرداں بدربارہ مدحت و ذم درمیان آمد۔ اولاً لیل مسند آراشد و لاکل فیل پر بیپی و تفضل خوبیش بیان نمود و به لباس عز و وقار خطاب پر نهاد نتوڑ۔

وقت من برائے حمد و مناجات و طاعت رب الودی و آسانیش مخلوق و آرائش  
 خیالات از بس موزون و انساب است. یہم چنیں نز و خداوند تعالیٰ ساجد و عاد مشب را  
 قدر و قیمت فزوں تراست. از قدر قیمت عابد و پرستنده روزگار حضرت کلیشم قوم راسوی  
 مناجات بشب بُرو. (۲۳) لوط علیه السلام بشب از ظلم و تم جد اگشت. و یہم انور ایم بوقت  
 شب حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و دینم کردند. (۲۴) از بیت الحرام سوئے معراج  
 روای شدند. (۲۵) شب قدر بهتر از هزار راه است ریلیۃ القدر خیر من الف شهربند شب  
 ساتر العیوب و روز بروز آرنده عجیب است (۲۶) شب راحت افزای و روز فرزانگی ده  
 خم و ہم است (۲۷) شب شاه شخت زین و سلطان چرخ بین است (۲۸) بوقت شب  
 مہہ سپاہ وارد خدم دشمن او الجم و سیار است (۲۹) خورشید روز بطي الموکت و بخلاف  
 آن ماہ شب سریع السیر است سچانچہ مسانی کر خورشید ہر یک سال میں نمایا مدد ہے یک  
 ماہ آن را طے کند. وقت شب وقت امن و سکون و رمز و اشارات و موقع ملاقات و  
 ملاقات. و بزم عشرت و مجلس لطف و محبت است برائے عشق یہم چنیں برائے نکرد  
 خوض و خلوت و کلام با خدا بسیار موزون است. مصدر رغبت و وقت خواب گران و  
 منظر قدرت خلاق زمان است. وقت آرام مانگان و طاعت سیحان است یہم برائے  
 چیات و ہم برائے ممات و تئی بہتر و انساب از بس نیست.

وقت خوش آیندہ برائے مردن و موقعہ مناسب برائے رخت سفر بروں از بس جہاں  
 بہتر از تاریکی و ظلمت شب نیست. وقت شب وقت تضرع و زاری و موقعہ دعا و الشیخ  
 پدرگاہ باری است.

پر گرخ ماہ آثار درستی و بثاشت و بر گرخ خورشید علامات بیماری و علاالت ہویدا  
 چوں سخن روز بہ آخر بید شب ایں جملہ کلامش شنبہ برگانفت و گفت کہ امی رو بیاہ مانک ہاش  
 تو مر ا محل طعن و تشنیع ساختی و یہ یو وہ ورمیدان لفظ تاختی تراز نضیلت ہے کہ بن  
 حاصل است بے خبری و از قفضل من بے اثری بنشنو و بعد از بس بیدان خنوعی  
 مشتاب و روئے از طبق انصاف و خردمندی متاپ. (۲۱) اگر اپايد و انشت کہ اپر بیجان